

درنگی گذرا بر جایگاه زن ، از دید ادیان بزرگ

رحیمه توخی

(عضو « اتحاد زنان آزادیخواه »)

(۱۶ اگست ۲۰۰۸)

بسایت وزین " پیام آزادی "

در رابطه با موقف زن در جهان کنونی طور اعم و در کشور اشغال شده ی ما توسط امپریالیزم جنایتکار امریکا طور اخص ، مطالبی زیادی وجود دارد که جمعبندی و کشیدن آن بر روی کاغذ چند جلد جزوه ویا رساله را احتوا خواهد کرد . من ، فکر می کنم که اکنون در مورد وضع زن می توانم یکی، دو صفحه بنویسم. اینک نگاهی به ام را پیوست با سروده ای (" دخترک ... ") برگ سبز گفته پیشکش تان می نمایم .

زمانی که می شنوم که دختری و یازنی از کشور و یا کشور های همجوار افغانستان، دست به خودکشی و خودسوزی میزنند ، دردی کشنده ای بر تار و پود وجودم می دود، و قلبم را می فشارد . اعمال سخت ننگین ، بسیار وحشیانه و عمیقاً ضد بشری که در حق زن افغان روا داشته اند ، در ذهنم ودر خاطر آزرده ام ؛ تداعی می شود :

تصاویری برای هزارمین بار در ذهنم نقش می بندند : که چگونه در دوره ی هجوم گفتمان و کرگسان دهن خونین اخوانی به خاطر رنگ ناخن ، انگشتان زنان را قطع کردند ؛ زمانی که از زیرچادر، گوشه ای از موی شان نمایان می شد ، توسط اجیرشدگان بی آرم ، با بی رحمی عجیبی بر جبین با صفایشان میخ آهنی کوبیده می شد ، و به دریای کابل پرتاب می شدند.

صحنه های در برابر چشمم به حرکت می آیند ، صحنه های از نخستین وار کردن سنگ – که " اجر آخری اش بیشتر است " - بر زنی تا کمر در زمین گور شده ؛ او را می بینم که به خاطر طفلس و یا به خاطر اعضای فامیلش که دیگر آنها را نخواهد دید از شدت زجر غیر قابل بیان ؛ حتا گریه هم نمی کند ، صدای ضربان قلب رؤف و پر مهرش از میان صدای بهم خوردن سنگ ها شنیده میشود، از پیشانی نجییش از سر و روی نازنینش خون فوران می زند ، برادرانش پسرانش همچنان او را سنگباران می کنند ، در زیر خروارها سنگ ، زنده زنده مدفون میشود .

نمایشی از واقعیت عینی ذهنم را پر می کند : حلق آویز زنی که به هیچوجه قادر نشده برای اطفالش کمترین مواد غذایی را تهیه نماید. از همین سبب خودش را دار می زند . در آخرین لحظات زندگی پر مشقت اش با آخرین آرزو های برآورده نشده اش ، یعنی به ثمر رسیدن کودکانش ، دیدن جوانی و برومندی آنان ، روبراه نمودن جشن عروسی شان ، ناز و نوازش نواسه هایش ، با همه و همه امیال و آرزوهایش و با دنیای دوست داشتنی اش وداع می کند و بسوی نیستی روان میشود .

دیدن آن لحظاتی که زنی از صد ها زن ، بخاطرعدم تدارک کمترین مایحتاج زندگی خانواده ی بی سرپرستش ، ارزشها و سنتهای پسندیده اجتماعی وتاریخی و باور های دینی و عنعنوی اش را توأم با غرور و سرفرازی یکجا در خاک سپاه دفن نموده با همقطاران قبلاً غلتیده اش، برای فروشی تن و بدن خود، به پایگاه نظامی امپریالیزم امریکا در بگرام می شتابد .

تصور تجاوز سربازان اشغالگر به زنان و دخترانی که از وحشت جنگ و بمباران خانه هایشان می لرزند ؛ چهره دختری که به خاطرگپ زدن با یک پسر جوان و حتی یک تبسم زود گذر، توسط برادر " با ناموس" ش چنان خونین و رنگین می شود که داکتر هم از تدای وی عاجز می ماند ؛ ذهنم را شدیداً اذیت می کند.

تجسم کشتن یک زن جوان که در فکر جدا شدن از شوهر ستمگر و "باغیرت" و مسلماننش می باشد ؛ احساساتم را سخت جریحه دار می سازد .

دیدن بینی ها و گوش های بریده و انگشتان قطع شده ی زنان و دختران ، وتن و بدن های سوخته ی آنان توسط شوهران مسلمان شان .

تجسم خودسوزی دختران بالغ و نابالغ ای که بر خلاف خواسته های انسانی ، طبیعی و برحق شان ، به ازدواجهای اجباری و تهوع آوربا مردان مسن ، وادار می شوند ، سر انجام به مرگ دردناک و خودکشی و خودسوزی آنان منجر می شود ، چه درد انگیز و استخوان سوز است .

صحنه های نهایت رقت انگیز سپردن دختران خورد سن و نابالغ ، زیر نام ازدواج اسلامی به دامادان کهن سالی که خدایی شانرا با تجاوز بر آن نابالغان "ثابت" می کنند و به خود می بالند؛ ترسیم حالات روانی دخترکان شش ساله و هفت ساله در نخستین شب ازدواج ، چیغ و فغان این کودکان و نونهالان معصوم در آن شب منحوس که اغلباً منجر به مرگ شان میشود.

منشاء همه ظلم ها و ستم ها و خشونت ها و نابرابری ها را در سیستم ها و ساختار ها و نظامات اقتصادی و سیاسی باید جستجو کرد . مارکس و انگلس بدرستی رهنمود داده اند که تنها و تنها مبارزه طبقاتی است که سوسیالیزم و آزادی زنان را تضمین می نماید . زنان و مردان کارگر هر دو تحت یک نظام استثمارگرانه طبقاتی جان میکنند و دسترنج شان به همان نظام سرازیر می شود با اتحاد تمام زحمتکشان (اعم از زن و مرد) است که آزادی زن به دست می آید ، مبارزه ای که جهت بر اندازی سیستم استثمار صورت می گیرد باید که از توان همه زحمتکشان سود برده تا استثمار و فشار طبقاتی منتج از آن تاریخاً از بین برود. مارکس در همین باره چنین میگوید " هر کس چیزی در باره تاریخ بداند ، میدانند که تغییرات بزرگ اجتماعی بدون جوشش زنان امکان پذیر نیست " . متکی به حکم فوق می توان تذکار داد که هر جوشش سیاسی ، به خاطر تغییرات بزرگ اجتماعی ، نیاز مبرم به ظرف و قالبی دارد که در آن مجموع انرژی مبارزان تحول پسند و آرادخواه بهم برسند .

افلاطون در کتاب جمهوری خود نوشت : « زنان نباید مانند مردان تربیت شوند . در تربیت ایندو باید اختلاف و فرق زن و مرد را در نظر آورید و نه تشابه آن دو را ! » همین نظریه های کهنه و عمیقاً ارتجاعی و ضد زن در قرن گذشته از زبان - نظریه پردازان بورژوا - افرادی مثل " ویل دورانت " مورخ بورژوا ابراز گشته است . او در کتاب خود " تاریخ فلسفه " می نویسد : « شجاعت مرد در فرماندهی و شجاعت زن در اطاعت و فرمانبری است » ؛ و شاعری در همین زمینه گفته : « سکوت ، افتخار زن است » مقایسه افکار و تفکرات دانشمندان گذشته و حال نشانگر این امر است که در رابطه با سرکوب زن و تبعیت کور کورانه و اجباری وی از مرد ، هر دو خواهان تداوم این انقیاد برده وار زن از مرد می باشند .

به همین نهج در رابطه با زنان نقش ادیان بزرگ تاریخ نیز چیزی جز این نبوده است . همه ادیان بزرگ به این باورند اولین موجود بشری مرد است ؛ مردی به اسم " آدم " که زن ، یعنی " حوا " برای اینکه او را از تنهایی بکشد و برایش ناراحتی و درد سر ایجاد کند خلق می شود . انجیل در این زمینه می گوید : « زن را اجازه نمی دهیم که تعلیم دهد ، یا بر شوهر مسلط شود ؛ بلکه باید در سکوت بماند . زیرا اول " آدم " ساخته شده و بعد " حوا " و " آدم " فریب نخورد ؛ بلکه زن فریب خورد... » و در جای دیگری در انجیل چنین می خوانیم : « شوهر سر زن است زنان نیز شوهران خود را در هر امری مطیع باشند ... (زنان) به جور و فشار شوهران سر فرود آورند ، همچون بردگان به برده داران ! » .

در یهودیت فرمان " یهوه " به زن چنین است : « چشمت باید به شوهرت باشد ، وی بر تو حکومت خواهد کرد . » مردان در نماز خود تکرار می کردند : " خدایا ترا سپاس گزارم که مرا کافر و زن نیافریدی ! " من باتذکر برخی نظرات دین اسلام در باره زن و نقل از قرآن و... در این فشرده فقط به نکاتی چند در ذیل بسنده می نمایم :

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ قَالَصَالِحَاتٌ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً.

مردان، از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است. و از آن جهت که از مال خود نفقه میدهند، بر زنان تسلط دارند. پس زنان شایسته، فرمانبردارند و در غیبت شوی عقیقتند و فرمان خدای را نگاه میدارند. و آن زنان را که از نافرمانیشان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاهشان دوری کنید و بزنیشان. اگر فرمانبرداری کردند، از آن پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید. و خدا بلند پایه و بزرگ است .

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شَهَادَاتٌ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

و کسانی که زنان خود را به زنا متهم میکنند، گر نتوانند 4 شاهد پیدا کنند میتوانند خود چهار بار شهادت دهند در راه خدا که او از راستگویان است (این عمل را لعان گویند)

حال در رابطه زن از دید گاه اسلام، نگاهی به گوشه ای از کتاب محقق و پژوهشگر معروف ایران (علی میر فطروس) بنام «مقدمه ای در اسلام شناسی - جلد ۱ چاپ دوازدهم» می اندازم (اگرچه با دید سیاسی این نویسنده در تضاد و تخالف قرار دارم) :

«حقوق و جایگاه اجتماعی زن در نظام اسلامی، جلوه دیگری از تبعیض نژادی، جنسی و طبقاتی در اسلام است. نظر قرآن حضرت محمد و حضرت علی در باره زن عموماً منفی است. از نظر قرآن، زنان "گشتزار" مردان اند و مرد، بعنوان مالک ملک، حق هر گونه تصرف و تسلطی را بر زن دارد. این تبعیض و برتری از نظر قرآن، امری "خدادادی" است. در این دیدگاه کتک زدن و تنبیه کردن زنان بوسیله مردان، حق طبیعی و مسلم است (۱) ...»؛ «حضرت محمد در "خطبه وداع" از زنان بعنوان اسیر هائی یاد می کند که در اسارت مردان، هیچگونه اراده و اختیاری از خود ندارند (۳).

حضرت علی نیز همواره از زن بعنوان "مار"، "شیطان"، "گژدم" و "ناقص العقل" یاد کرده است. او خطاب به اصحاب خود می گفت: «ای مردم! زن ها از ایمان و ارث و خرد، کم بهره اند...» (۴).

[(۱) نگاه کنید به سوره بقره، آیه های ۲۲۳ و ۲۲۸؛ سوره نسا، آیه های ۱۱ و ۳۴ و ۳۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۵۰۶ (۳) نهج الفصاحه، صص ۲۹۱ - ۲۹۲ و ۳۰۱؛ العبر، ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۶۴. (۴) نگاه کنید به: نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۷۹-۱۸۰؛ جلد ۶، صص ۱۱۱۴، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳.]

به خاطر خواننده عزیز می آورم که به صد ها تن جهادی (اخوانی) خاین و وطن فروش چگونه به زنان بی دفاع و با عصمت افغانستان در حیطه تصرف شان - بخصوص در کابل - تجاوز کردند و بعد آنان را وحشیانه به قتل رساندند.

من از وضع شدیداً رقتبار زن در شرایط اشغال کشورم توسط امپریالیزم امریکا و شرکا و از ستم و تعدی و تجاوزی که به حقوق آنان و به ناموس آنان بی باکانه صورت میگیرد؛ و در زندان های دولت استعماری بر آنان تجاوز می شود که منجر به حاملگی شان می گردد؛ و در پایگاههای نظامی امپریالیزم جنایت کار امریکا هم به زور و هم به زر کشانده میشوند؛ در این مختصر چیزی نمی نویسم.

مادران، خواهران؛ دختران گرسنه و زجر دیده که در فکر خود سوزی و خود کشی هستید، زنان عزیز کشور که از جور و ستم نامردان تفنگ بدست و راکت به شانه وسایر باند های وابسته به ایران و پاکستان و عربستان و از اشغال کشورتان توسط امریکا؛ عمیقاً در رنجید. و، ای شما ستمکشان در بند که بیشتر از نصف نفوس کشور را تشکیل می دهید، بیائید متشکل شویم. نیروی خود را در بستر اتحاد و همبستگی بر ضد امپریالیزم و شرکا و باند های چکمه لیس اخوانی شان به سر گله گی کرسی، به تلاطم و جوش و خروش بیاوریم و در عمل ثابت کنیم که لیاقت انسان بودن، لیاقت زن بودن و حق مساوی با مرد داشتن را داریم.

دستان پر مهر و نیرو آفرین تان در وحدت با مردان مرد (نه با نامردان نامرد که پیشانی بنده گی در آستان امپریالیزم و اجیرانش می ساینند) قادر است خلق های افغانستان را به شور و شورش علیه اشغال گران و نوکران اخوانی، خلقی، پرچمی و خادی آنان سمت و سو دهد.

تاریخ بر حضور شما در امر مبارزه و انقلاب و سرنگونی دولت های خود کامه و دست نشانده؛ بار ها صحه گذاشته و باز هم خواهد گذاشت. ■

دخترک ...

شبی بود پر اضطراب و درد انگیز و ظلمتبار
مشاطه تزئین می کرد ، دخترک با نقشه و نگار

فضای خانه آگنده از ساز و رقص و سرود
پیره مرد بهر رام کردن صیدش می خواند درود

همه داشتند نجوا و سرگوشی ها
که عقد دختر نابالغ نباشد روا

اشک ندامت و غم ، زچشمان مادر چکید
از آن لحظه که چین های جبین داماد بدید

زحیرت و وحشت ، مو بر تنش راست شد
سرا پایش ، آتش گرفت و بفریاد شد

نگاه پیره مرد چون دشمنه ، قلب دردمندش درید
دریغا که از فقر و تنگدستی ، کودکش به زر خرید

چنگ بر رخسار زد ، غریو و غوغا کرد
اهل محفل از " راز نهانش " آگاه کرد

مرا فقر و ظلم شوهر ، وادار بدین کار کرد
مرا خویش و قوم و بیگانه ، ملامت سار کرد

ملا کگ نکاح پیره مرد با کودک بسته کرد
کین وصلت ، پدر را سرافکنده و شرمنده کرد

لحظه بی زفاف گفتار ، با دخترک رسید
سپیده با خنجری خشم ، خرگاه ی شب درید

مرغکی بال بسته ، زچنگال کرگس رست
سحرگه بر چشم بازش قطره خونی حلقه بست

